

« اصالت رباعیات و اشعار منتسب به ابوسعید ابوالخیر »

احمد وفایی بصیر¹

چکیده

این مقاله با عنوان « اصالت رباعیات و اشعار منتسب به ابوسعید ابوالخیر » به شرح و نقد و بررسی آراء محققان در باب رباعیات و اشعار ابوسعید می‌پردازد. نگارنده در آغاز دلایل محمد منور در باب ردّ شعرگویی ابوسعید را با توضیحات دکتر شفیعی کدکنی آورده و سپس دلایلی را که سعید نفیسی در شعر سرودن ابوسعید اقامه کرده ارائه کرده، در ادامه نقدهایی را که دکتر شفیعی کدکنی بر این دلایل دارند بازگو شده که این نقدها در کلیت خود صائب‌اند البته استثنائاتی هم دارند. دلایل خود در شعر سرایی ابوسعید را ارائه کرده است. یک یا دو نصّ که شعر گویی ابوسعید را رد کرده‌اند (یعنی دو کتاب اسرارالتوحید و زندگی نامه ابوسعید نوشته ابوروح) را در تقابل با نصّی دیگر (همه نسخ قدیمی مرصادالعباد) قرار داده‌ایم. روش اجرای پژوهش حاضر توصیفی کتابخانه ای است و نگارنده با رجوع به منابع معتبر پایه های استدلال خویش را متقن ساخته است.

کلید واژه ها : ابوسعید، رباعیات، انتساب ، اصالت.

1 - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی رودهن

مقدمه

بحث در باب شعر سرودن ابوسعید بحث بسیار گسترده و دامنه داری است که در طول تاریخ محققان بسیاری را بر آن داشته که اشعاری را به او منسوب کنند و یا هر گونه شعرسرای را ازو سلب نمایند. قدر مسلم آن است که بوسعید اشعار قابل ملاحظه‌ای را از دیوان شعرای عرب و شعرای پارسی زبان از حفظ داشته و البته در موارد متعددی هم رباعیات و مفرداتی سروده که در انتساب آن‌ها به وی نمی‌توان تردید کرد. محققان بزرگی چون استاد سعید نفیسی و استاد شفیعی کدکنی در باب رباعیات ابوسعید دو دیدگاه کاملاً متناقض و متضاد دارند. استاد نفیسی مجموعه‌ای از رباعیات ابوسعید را که بالغ بر هفتصد و بیست رباعی و نوزده بیت پراکنده از رباعیات و پنجاه و هشت قطعه و ابیات پراکنده می‌باشد فراهم آورده با این حال نفیسی در مقدمه آن تعداد رباعی‌هایی را که در دیوان شعرای دیگر هم گرد آمده به دست داده که بعضی این شعرا پیش از ابوسعید و غالب آنان پس از ابوسعید می‌باشند اما این که این تعداد رباعی محققاً از ابوسعید باشد سخنی بدور از تحقیق خواهد بود. در نقطه مقابل استاد نفیسی، استاد شفیعی کدکنی در مقدمه اسرارالتوحید بر این باورند که ابوسعید شعری سروده است مطابق گفته‌های منور و ابوروح و آن چه بر زبان او رفته از زبان پیران قوم خاصه بشر یاسین است لکن در مقدمه‌ای که بر حالات و سخنان ابوسعید نگاشته‌اند این نظر را تعدیل کرده‌اند و امکان شاعری ابوسعید و سرودن رباعی از سوی وی را منتفی ندانسته‌اند. نظر نگارنده این سطور در باب اصالت رباعیات ابوسعید دقیقاً و تحقیقاً نظری معتدل و میانه نظر این دو استاد بزرگوارست و دلایل صحت انتساب رباعیات ابوسعید هم در این پژوهش به تفصیل و با ارائه منابع و اسناد معتبر ارائه گردیده است.

پیشینه تحقیق:

در زمینه پژوهش حاضر دکتر شفیعی کدکنی مباحثی علمی و دقیق در مقدمه اسرار التوحید و در کتاب "از میراث عرفانی ابوسعید ابوالخیر" آورده‌اند که نظر ایشان در این دو کتاب در خصوص شاعری ابوسعید کاملاً متفاوت و ممتاز از یکدیگرست. استاد سعید نفیسی هم در مقدمه ممتع و حواشی عالمانه‌ای که بر سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر نگاشته‌اند، مشخص کرده‌اند که چه تعداد از هفتصد و بیست رباعی منتسب به ابوسعید در دیوان

شعرای پیش و پس از او آمده است. جز تتبعات این دو استاد فاضل می‌توان اشعار و رباعیاتی را که در اسرارالتوحید از قول ابوسعید نقل شده قدیم‌ترین و قویم‌ترین پیشینه پژوهش حاضر به شمار آورد.

دیدگاه محمدبن منور و شفیعی کدکنی در باب اشعار ابوسعید ابوالخیر

دکتر شفیعی کدکنی در مقدمه اسرار التوحید در این باب چنین می‌نگارد: «یکی از مسائلی عمده شعر فارسی، مسأله شعرهای منسوب به ابوسعید ابوالخیر است. بر روی هم این شعرها دو گروه‌اند: آن‌ها که در اسرارالتوحید یا حالات و سخنان و احتمالاً بعضی متون قدیمی تصوف از قبیل کشف المحجوب هجویری آمده است و دسته دوم آن‌ها که در قرون و اعصار بعد، در جنگ‌ها و تذکرها به نام وی ثبت شده و بعدها در مجموعه‌هایی به نام رباعیات ابوسعید گرد آمده است.»

بحث اصلی و مرکزی را باید از این جا آغاز کرد که در شعرهای گروه اول، جز دو رباعی و در حقیقت یک رباعی و نیم بقیه جای تردیداند. آن دو رباعی که مسلماً بوسعید آن‌ها را سروده است عبارت‌اند از بیتی که در پاسخ رقعہ درویشی به نام حمزه التراب نوشته و دیگری رباعی «جانا به زمین خابران خاری نیست...» اینک به عین تصریح محمدبن منور توجه کنید: «روزی [حمزه التراب] به شیخ ما رقعہ ای نبشت، و بر سر رقعہ، تواضع را، بنوشت که «تراب قدمه» شیخ ما قدس الله روحه العزیز، بر ظهر رقعہ نوشت جواب آن این یک بیت و بدو فرستاد، بیت:

چون خاک شدی خاک ترا خاک شدم چون خاک ترا خاک شدم پاک شدم

و شیخ الاسلام جدّ این دعاگوی، خواجه بوسعید، آورده است که جماعتی را گمان افتاد که بیت‌هایی که در میان سخن بر زفان مبارک شیخ ما می‌رفته است او گفته است و نه چنان است که او را چندان استغراق بودی، در حالت خود به مشاهده حق، که او را پروای تفکر در بیت و در هیچ چیز نبود، در همه عمر او الا این یک بیت که بر پشت رقعہ حمزه نوشت و این دو بیت که هم شیخ فرموده:

جانا به زمین خابران خاری نیست کش با من و روزگار من کاری نیست

با لطف و نوازش جمال تو مرا در دادن صد هزار جان عاری نیست

بیش از این، او، نگفته است. دیگر هر چه بر زفان او رفته است همه آن بوده است که از پیران خویش یاد داشته است. (محمد بن منور، 1390، ج 1، 203-202) گروه دوم شعرهایی که به نام بوسعید نقل شده است و مجموعه ای از آن ها را استاد سعید نفیسی تحت عنوان سخنان منظوم ابوسعید ابی الخیر چاپ و منتشر کرده است، شعرهایی است که به لحاظ سبک شناسی و تحولات معنی و صورت شعر فارسی نه تنها به ابوسعید که به چند قرن بعد از او نیز غیر قابل انتساب است.

شعر دوستی بیش از حد بوسعید و خواندن شعرهای مناسب در حالات مختلف و گفتن همان دو رباعی، سبب شده است که وجود او نیز مانند خیام مرکزی شود برای انتساب رباعی های عاشقانه و عارفانه، همان طور که هر چه رباعی مستانه و ملحدانه ای بوده است به خیام انتساب یافته است. حلّ مسأله شعرهای منسوب بوسعید، بسی آسان تر از مسأله شعرهای خیامی است هم به لحاظ این اطلاعات که از زندگی بوسعید داریم و هم به لحاظ شناختی که از هنجار شعرهای مورد نظر و پسند او در دست است. در برابر تصریحی که از محمد بن منور و جمال الدین ابوروح نقل کردیم، هجویری قطعه ای به عربی به نام ابوسعید نقل کرده و می گوید: و اندر معنی شیخ ابوسعید گوید:

تقشع غیم الهمجر عن قمر الحب و اسفر نورالصبح عن ظلمه الغیب
و جاء نسیم الاعتذار مخففاً فصادفه حسن القبول من القلب

(هجویری، 1384: 371)

این شعر در اسرارالتوحید نیز دوبار نقل شده است، ولی به صرف این که هجویری آن را به نام بوسعید نقل کرده نمی توان قبول کرد زیرا چنان که در جای دیگر نشان داده ایم (تعلیقات همین بیت) این شعر را ابوسعید بر ورق کاغذی نوشته و به بومسلم فارسی، یکی از صوفیان فارس داده است و همین نوشتن شعر و دادن آن به بومسلم فارسی گویا سبب شده است که هجویری آن را از آن شیخ ابوسعید بداند در صورتی که شعر به احتمال قوی از سروده های نصر بن احمد خبزی ارزی (متوفی 327) از شعرای عراق است که ما در تعلیقات خویش در باب آن بحث کرده ایم و نشان داده ایم که ابوالقاسم قشیری نیز این شعر را در تفسیر لطایف الاشارات خویش به عنوان کماقیل نقل کرده است. (قشیری، 1971، ج 3، 126) و قشیری کسی نبوده است که از ابوسعید چیزی نقل کند. از شعرهای عربی که به بوسعید

_____ «صالت رباعیات و اشعار منتسب به ابوسعید ابوالخیر» (33-64) 37

نسبت داده شده یکی هم غزلی بوده است که فقط یک مصراع آن باقی مانده و صاحب عرفات در شرح حال ابوجعفر بنجیر خوزی می‌گوید: «و در ایام مسافرت او را مصاحبت با شیخ المکمل فی زمانه ابوسعید بن ابوالخیر در نیشابور واقع است و شیخ ابوسعید در مدح او گفته آن غزل مشهور عربی که از مصارع اوست : خفقان قلبی و ارتعاش مفاصلی... (شفیعی کدکنی ، شماره 2، سال 5، ص 199) ولی با همه جستجوهایی که کردم در هیچ جا نشانه دیگر از این غزل «مشهور» نیافتم. اگر صاحب عرفات در نقل از منابع خود - که گویا درین مورد رساله الابرار است - اشتباه نکرده باشد ، بوسعید چنین غزلی داشته است که از میان رفته است ، در زهر الربیع (ص 295) سید نعمت الله جزایری، چنین مصرعی، ضمن شعری، به نام علامه حلّی (صص 602-672) نقل شده است :

لی فی محبتکم شهود اربع و شهود کل قضیه اثنان
خفقان قلبی و اضطراب مفاصلی و شحوب لونی و اعتقال لسانی

با این حال دکتر شفیع کدکنی در کتاب «از میراث عرفانی ابوسعید ابوالخیر» (ص 43) نظر معتدل تری از آن چه در مقدمه اسرارالتوحید در باب شعر سرایی ابوسعید اظهار کرده‌اند ، ارائه داده‌اند و آن این است که احتمال شعر سرودن از ناحیه ابوسعید (شاعر بودن ابوسعید) را مردود ندانسته‌اند و استدلالی هم آورده‌اند که متقن است و اینک عین سخنان ایشان : « این گونه تصریحات (تصریحات منور و ابوروح در سرودن اندک شعر از ناحیه ابوسعید) که در گفتار صاحب حالات و سخنان و صاحب اسرارالتوحید دیده می‌شود نشانه این است که وی جز همین دو نمونه شعری نسروده است اما این مساله که بوسعید جز این دو نمونه شعرهای دیگری نیز سروده باشد احتمال دوری نیست. خاندان او - که مؤلفان مقامات های شیخ بوده‌اند- با انکار شاعری او خواسته‌اند مرتبه نیای خویش را فراتر برند و این کار ایشان بی شباهت به آن نیست که مسأله اُمّی بودن پسر ارشد شیخ را امری قطعی تلقی کرده‌اند. (ر.ک ابوروح ، حالات و سخنان ابوسعید، چاپ ششم، ص 148؛ منور، 1390، ج 1، ص 365) حال آن که منشأ این امر حکایتی است که عبد الغافر فارسی (451-529) آن را در کتاب «السیاق» نقل کرده است و هم او خود تصریح به دانش

اندوزی ابوطاهر دارد و به یکی از تألیفات ابوطاهر به نام «الاربعین» نیز اشارت می‌کند. (المختصر من کتاب السیاق، شماره 1886؛ نیز المنتخب من السیاق، شماره 747)

همان‌گونه که امی بودن ابوطاهر - که مورد اجماع این مؤلفان است - اصلی ندارد و بیشتر برای افزودن بر معنویت او و خلق کرامتی برای ابوسعید (پیش بینی شیخ در مورد واقعه اصفهان و نظام الملک) پرداخته شده است، احتمال این نیز هست که بوسعید شعرهای بیشتری نیز داشته است که ایشان منکر آن شده‌اند تا بوسعید در شمار شاعران قرار نگیرد که شاعری را دون شأن او می‌دانسته‌اند.

دلایل 11 گانه سعید نفیسی در شعر سرایی ابوسعید ابوالخیر

جای شک نیست که حتماً ابوسعید به دو زبان فارسی و تازی شعر می‌گفته و حتی شاعر بسیار زبردستی بوده است و دلایل فراوانی که در میان هست بدین گونه است :

1- مؤلف اسرارالتوحید درباره آغاز کار ابوسعید در نشابور می‌گوید : شیخ بر سر منبر بیت می‌گفتی و دعوت های به تکلف می‌کردی چنان که هزار دینار زیادت در یک دعوت خرج می‌کرد و پیوسته سماع می‌کرد...» سپس درباره این که مخالفان و بدخواهان وی به دربار غزنین نامه نوشته و ازو بد گفته‌اند می‌گوید : « نبشتند که اینجا مردی آمده است از میهنه و دعوی صوفی می‌کند و مجلس می‌گوید و بر سر منبر بیت و شعر می‌گوید...»

2- مؤلف حالات و سخنان نیز در همین زمینه می‌گوید : « شیخ پیوسته بر سر منبر بیت گفتی و هر کرا واقعه ای بودی بیتی بیرون دادی ، و سپس در همان زمینه التجا به دربار غزنویان می‌گوید که بدخواهان نوشتند: « شیخ صوفی پدید آمده است مجلس می‌گوید و در مجلس نه تفسیر قرآن می‌گوید نه اخبار رسول ، بلکه همه بیت می‌گوید...»

3- از جای دیگر اسرارالتوحید بر می‌آید که بابو بوالخیر پدر ابوسعید از خردی وی را به سماع و شعر شنیدن و به یاد سپردن عادت داده بود و درین زمینه می‌گوید : چون چیزی به کار بردندی و از نماز و اوراد فارغ شدندی سماع کردندی. یک شب بابو بوالخیر به دعوت درویشان می‌شد، والده شیخ رحمه الله علیها از وی التماس کرد که بوسعید را هم ببر تا نظر درویشان و عزیزان بر وی افتد. بابو بوالخیر شیخ را با خویش برد. چون به سماع مشغول شدند قوال این بیت بگفت،

این عشق بلی عطای درویشان است خود را کشتن ولایت ایشان است
دینار و درم نه زینت مردان است جان کرده نثار کار آن مردان است
چون قوال این بیت بگفت درویشان را حالتی پدید آمد و این شب تا روز بر این بیت
رقص می‌کردند و در آن حالت بودند و از بسیاری که قوال این بیت بگفت شیخ یاد
گرفت..... (محمد بن منور، 1390، ج 1: 16)

4- عطار در «تذکره الاولیاء» از زبان ابوسعید می‌گوید که نخستین مرشد او شیخ
ابوالقاسم گرگانی گفت: ای پسر خواهی که سخن خدا گویی؟ گفتم خواهیم. گفت: در خلوت
این می‌گویی.

من بی تو نمی‌توانم کرد احسان ترا شمار نتوانم کرد
گر بر تن من زبان شود هر مویی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد
همه روز این بیت می‌گفتم تا به برکت این بیت در کودکی راه حق بر من گشاده شد.
(عطار، 1379: 801-802) جای دیگر می‌گوید: «در خانقاه سماع بود.» و جای دیگر
درباره اختلاف وی با ابوالقاسم قشیری می‌گوید: «استاد ابوالقاسم سماع را معتقد نبود یک
روز به در خانقاه شیخ می‌گذشت و در خانقاه سماعی بود.» (همان: 811) جای دیگر
درباره ملاقات ابوسعید با ابوالحسن خرقانی عارف مشهور می‌گوید: «شیخ ابوسعید گفت
دستوری بود تا چیزی برگویند؟ شیخ گفت: ما را پروای سماع نیست، لیکن بر موافقت تو
بشنویم. به دست بر بالشی می‌زدند و بی‌تی برگفتند و شیخ در همه عمر خویش همین نوبت
به سماع نشسته بود. مریدی بود شیخ را، ابوبکر خرقی گفتندی و مریدی دیگر، درین هر
دو چندان سماع اثر کرد که رگ شقیقه هر دو برخاست و سرخی روان شد.»

5- ابوالحسن هجویری 25 سال پس از مرگ ابوسعید رحلت کرده است. در کشف
المحجوب یک بیت تازی از اشعار ابوسعید را آورده و می‌گوید: «شیخ ابوسعید گوید:
تقشع غیم الہجر عن قمر الحب و اسفر نورالصبح عن ظلمه الغیب»
(هجویری، 1384: 371)

6- عارف مشهور عین القضاة همدانی که در سال 525 یعنی 85 سال پس از مرگ ابوسعید کشته شده است در کتاب زبده الحقایق معروف به تمهیدات قطعه ای شامل سه بیت از اشعار ابوسعید را صریحاً به نام وی روایت کرده است.

7- رباعی شماره 205:

حورا به نظاره نگارم صف زد رضوان به عجب بماند و کف بر کف زد
آن خال سیاه بر آن رخ مطرف زد ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد

(ابوالخیر، 1376: 30)

از زمان های قدیم همیشه به نام ابوسعید معروف بوده است و شش شرح مختلف بر آن نوشته اند:

الف- شرح ناصرالدین عبیدالله بن محمود ابن شهاب الدین احرار معروف به عبیدالله احرار از مشایخ معروف نقشبندی متولد در رمضان 806 و متوفی در شب شنبه 29 ربیع الاول 895 بر آن نوشته و به نام رساله حورائیه معروفست و در دنباله اسرار التوحید چاپ ژوکوفسکی و چاپ بهمنیار آمده است.

ب- شرح شیخ محمد مغربی از متصوفه قرن نهم.

ج- شرح دیگری که مؤلف آن را هنوز نیافته ام.

د- شرح شاه نعمت الله ولی عارف بسیار مشهور متولد در پنجشنبه 22 رجب 731 و متوفی در پنجشنبه 22 رجب 834.

ه- شرح دیگری از شاه نعمت الله ولی که نسخه ای از آن را در مجموعه رسایل وی در کتابخانه موزه کابل دیدم و آن نیز به نام رساله حورائیه معروف است.

و- شرح دیگری از همو به عنوان «رساله ابوسعید ابوالخیر حورائیه» که از آن نیز نسخه ای در همان مجموعه هست.

8- از زمان های قدیم و شاید از قرن نهم به بعد مجموعه ای از اشعار پارسی و تازی به نام ابوسعید ابوالخیر در میان پارسی زبانان رواج بسیار داشته که در نسخه های مختلف گاهی 101 و گاهی 93 و گاهی 62 و گاهی 39 و گاهی 24 قطعه که اکثریت آن ها رباعیات فارسی است در آن گرد آمده است و برخی از خوشنویسان معروف خط نسخ تعلیق، نسخ ها و مرقع های بسیار زیبا از آن ها ترتیب داده اند از آن جمله دو نسخه خط در کتابخانه موزه

«صالت رباعیات و اشعار منتسب به ابوسعید ابوالخیر» (33-64) 41

کابل هست که اولی در قرن دهم نوشته شده و 93 قطعه در آن هست و دومی در 1302 نوشته شده و دارای 101 قطعه است. نسخه ای دیگر ازین مجموعه در تذکره حسینی تألیف میرحسین دوست سنبله‌لی که در 1163 تألیف کرده است. (سنبله‌لی، 1292: 21-28) شامل 39 قطعه چاپ شده است.

9- در تفسیر «کشف الاسرار و عده الابرار» تألیف رشید الدین میبیدی که در 520 یعنی 80 سال پس از مرگ ابوسعید تألیف شده برخی از رباعیات منسوب به ابوسعید آمده است. هر چند که مؤلف نامی از گوینده اشعار نبرده اما پیداست که این رباعیات کهنه است و از زمان نزدیک به روزگار ابوسعید در میان مردم رواج داشته و قطعاً در اوایل قرن ششم که این کتاب تألیف شده مشهور بوده است.

10- مهم ترین دلیل برین که ابوسعید حتماً شعر فارسی و بیشتر رباعی می‌گفته است این است که در رباعیات شماره 126 و 141 و 142 و 143 و 385 و 563 نام دشت خاوران آمده است که همان دشت معروف خوارزم باشد و شهرهای سرخس و ابیورد یا باورد و مرو و میهنه که ابوسعید در آن‌ها زیسته است در کرانه شرقی آن قرار گرفته‌اند و پیداست گوینده این رباعیات کسی است که درین نواحی زیسته است و بجز انوری شاعر معروف و ابوسعید دیگری از سخن سرایان ایران درین سرزمین نبوده‌اند. در رباعی شماره 6 (گفتی که منم ماه نشابور سرا...) نیز نامی از نشابور برده شده و ابوسعید مدت‌ها در آن شهر هم زیسته است.

11- دلیلی که از همه بالاترست این است که از زمان‌های قدیم چنان که از فهرست منابع این کتاب (رباعیات ابوسعید که نفیسی گردآورده است.) برمی‌آید اشعاری به نام ابوسعید حتی در کتاب‌های معتبر آمده است و درین مجموعه 720 رباعی و 78 قطعه و بیت پراکنده آن‌ها را گرد آورده‌ام. از میان این اشعار برخی را به دیگران (خیام- خواجه عبدالله- باباافضل کاشانی- سعدالدین حموی- علاء الدوله سمنانی- عطار نیشابوری- مولوی خرقانی- فارابی- بایزید بسطامی- رودکی سمرقندی- امام فخر حکیم- نجم کبری- احمد غزالی- عین القضاة- احمد جام- سرخسی آبی- رشیدی سمرقندی- روزبهان بقلی شیرازی- رکن الدین محمود سنجانی خوافی- مجدالدین بغدادی- محمدبن بدیع نسوی- کمال الدین مسعود خجندی- سنایی غزنوی- طوسی کاشانی- سیف الدین باخرزی- عمر سهروردی- خواجه معین الدین چشتی- خواجه نصیرالدین طوسی.) هم نسبت داده‌اند اما

اکثر آن‌ها به نام دیگری نیست و اگر از دیگری بجز ابوسعید بوده است چه شده که همه جا به نام وی آورده‌اند و این اشعار که بسیاری از آن‌ها در نهایت دل انگیزی و شیوای است از کیست که به نام او نمانده است؟ زیرا قطعاً اگر از هر کس دیگری بود تا امروز آشکار می‌شد. (نفیسی، 1376: 40-35؛ 53-52)

نقد شفيعی کدکنی بر دلایل نفیسی

دکتر شفيعی کدکنی در مقدمه اسرار التوحید محمد بن منور می‌فرماید: استاد سعید نفیسی از تعبیر بیت گفتن، استفاده شعر سرودن کرده و معتقد است که در تعبیر این مؤلفان هر جا آمده است که «شیخ این بیت گفت» یعنی این بیت را سرود با این که متون فارسی سرشار است از تعبیر بیت گفتن به معنی خواندن و قرائت کردن. شادروان استاد سعید نفیسی ادله بسیار ضعیفی برای اثبات نظر خویش آورده که «مهم ترین دلیل» آن عبارت است ازین که: «نام دشت خاوران» در بعضی ازین رباعیات آمده است و پیداست که گوینده این رباعیات کسی است که درین نواحی زیسته است و بجز انوری شاعر معروف و ابوسعید دیگری از سخن سرایان ایران درین سرزمین نبوده‌اند. (نفیسی، 1376: 53 مقدمه) به هر حال ازین دو رباعی که بگذریم بقیه شعرهایی که بر زبان شیخ رفته، باید از دیگران باشد بخصوص که مؤلف اسرارالتوحید فصلی را که اختصاص به این شعرها دارد تحت عنوان «آن چه بر زلفان شیخ رفته» آورده است و نه «آن چه سروده». با این همه، تا امروز همه جا او را به عنوان یکی از شعرای بزرگ زبان فارسی و در حقیقت مؤسس شعر عرفانی شناخته‌اند چه در تحقیقات ایرانیان و چه در کارهای خاورشناسان. گروه دوم شعرهایی که به نام بوسعید نقل شده است و مجموعه ای از آن‌ها را استاد سعید نفیسی تحت عنوان سخنان منظوم ابوسعید ابی‌الخیر چاپ و منتشر کرده است، شعرهایی است که به لحاظ سبک شناسی و تحولات معنی و صورت شعر فارسی نه تنها به ابوسعید که به چند قرن بعد از او نیز غیر قابل انتساب است. (محمد بن منور، 1390، ج 1: 113-112 مقدمه)

شرح و نقد: سخنان دکتر شفيعی کدکنی در ردّ استدلال استاد سعید نفیسی (بیت گفتن شیخ لزوماً به معنی سرودن شعر از ناحیه شیخ باشد.) از وجهی کاملاً صحیح است؛ اما آن چه در صحت قول ایشان تردید ایجاد می‌کند این است که مطابق آن چه شفيعی

کدکنی در مقدمه اسرارالتوحید (ص 15) به نقل از محمد بن منور آمده (شیخ ما هرگز خویشتن را «من» و «ما» نگفته است. هر کجا ذکر خویش کرده است گفته است: «ایشان، چنین گفته‌اند و چنین کرده‌اند.») می‌توان یقین حاصل کرد که محوری ترین اندیشه عرفانی و سلوکی ابوسعید همانا نفس ستیزی و ترک حظوظ نفس بوده، لذا با عنایت به این بعد محوری سلوک ابوسعید، به استناد عنوان «آن چه بر زفان شیخ رفته» نمی‌توان استنباط کرد که تمام آن مفردات و رباعیاتی که در ابواب و فصول اسرارالتوحید آمده متعلق به ابوسعید نیست و سراینده آن شخص دیگری است. اگر دلیل سعید نفیسی با عنایت به معنی بیت (= شعر سرودن) محل تردید قرار می‌گیرد قول شفیعی کدکنی هم با عنایت به محوری ترین اندیشه ابوسعید که همانا ترک نفس و دوری از منیت و من گویی می‌باشد محل شک و تردید است. علی‌الخصوص که عطار هم از قول ابوسعید در «تذکره الاولیاء» می‌آورد که گفته: «ما جمله کتاب‌ها در خاک کردیم و بر سر آن دگانی ساختیم. که اگر بخشیدمی یا بفروختمی دید آن منت بودی به امکان رجوع به مسئله، پس از آن ما را بماندند که آن نه ما بودیم. آوازی آمد از گوشه مسجد که: او لم یکف بربک؟ نوری در سینه ما پدید آمد و حجاب‌ها برخاست.» (عطار، 1379: 805)

با عنایت به این سخنان عطار، آن چه در عرفان ابوسعید نقش کلیدی داشته استفاده مریدان از گوش بوده نه چشم (استفاده از چشم برای مطالعه کتب و دواوین) و در این راستا و از همین روست که وی دیوان شعر و یا مثنوی ترتیب نمی‌دهد و مریدان از مجالس او که آکنده از ابیات عرفانی است بهره مند و مستفید می‌گردند و رباعیات او بسان روایات شفاهی شاه نامه فردوسی سینه به سینه و به صورت شفاهی از نسلی به نسلی منتقل می‌شود تا در قرون متأخر از آن مجموعه‌هایی فراهم می‌آید. مجالس عرفانی او به حدی غنی، سرشار و آموزنده بوده است که مریدان را از رجوع به هر گونه کتب اخلاقی و عرفانی بی‌نیاز می‌گردانده است. در خصوص رباعیاتی هم که نام خاوران دارد، استاد سعید نفیسی دلیل آورده که جز ابوسعید و انوری شاعر معروف کس دیگری در این ناحیه زندگی نمی‌کرده و در نتیجه این رباعیات مسلماً از ابوسعید است، لکن این دلیل متقنی نیست و حق به جانب دکتر شفیعی کدکنی است اما دلیل محکم تری از آن چه استاد نفیسی آورده می‌توان اقامه کرد و آن این است که ابوسعید مدتی - قریب هفت سال - را در حوالی

سرخس ، میهنه ، ابیورد و طوس به ریاضت گذرانده است و لذا این رباعیات از آن روی که بازتاب دهنده مشقات و مجاهدات سلوکی وی در آن نواحی می‌باشد، به وی تعلق می‌یابند. محمدبن منور می‌گوید: « بیشتر نشست شیخ به رباط کهن بودی و آن رباطی است بر کنار میهنه بر سر راه ابیورد و شیخ ما در آن جا بسیار ریاضت و مجاهدت کرده است و بالایی است بر سر راه مرو به دروازه میهنه نزدیک، آن را زَعْلَل گویند و رباطی دیگر است بر راه طوس از میهنه تا آن جا دو فرسنگ باشد، در دامن کوه ، آن را رباط سر کله خوانند این مواضع که یاد کرده آمد عبادتگاه های شیخ ما بوده است ، که چون در میهنه بودی بیشتر درین مواضع بودی و این جا قرار گرفتی.» (محمد بن منور، 1390، ج 1، ص 29) شاید عارف شاعر دیگری هم در دوره او در خاوران زیسته باشد، و رباعیاتی هم سروده باشد اما از آن جا که این دو رباعی علاوه بر اسم خاوران کاشف از ریاضات سلوکی ابوسعید هم می‌باشد، انتسابشان به وی قطعی می‌گردد. مضافاً بر این که خود محمدبن منور هم در اسرارالتوحید به صدور قطعی یک رباعی از ابوسعید که در آن نام خاوران هست ، تصریح کرده است.

اما ایراد دیگری که دکتر شفیعی کدکنی بر سخنان منظوم ابوسعید که به اهتمام سعید نفیسی گردآمده است وارد کرده‌اند این است که این رباعیات و اشعار منتسب به ابوسعید از لحاظ سبک شناسی و تحولات معنی و صورت در شعر فارسی به هیچ وجه با عصر ابوسعید که مرحله آغازین رشد و نمو شعر فارسی است تطبیق ندارند فی المثل کهنگی و قدمت کلمات و سادگی معانی در آن ها دیده نمی‌شود آن گونه که در شعر حنظله بادغیسی و وصیف سگری و ... هست. این سخنان دکتر شفیعی کدکنی در کلیت خود درست است اما استثنائاتی هم دارد به این معنی که هر بیت ، قطعه و رباعی که خارج ازین قاعده مذکور باشد و با رؤس اندیشه عرفانی ابوسعید تطبیق داشته باشد محققاً ازوست. در تأیید سخنان دکتر شفیعی کدکنی حداقل می‌توان به 5 رباعی که در سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر آمده‌اند و به طور قطع و بنابر نسخه های قدیمی تحریر مرصادالعباد 4 رباعی به نجم رازی و 1 رباعی به مجدالدین بغدادی تعلق دارند اشاره کرد :

رباعی 1: ای کرده غمت غارت هوش دلِ ما درد تو زده خانه فروش دلِ ما
سری که مقدّسان از آن محرومند عشق تو فرو گفت به گوش دلِ ما

(رازی، 1386: 312)

دکتر امین ریاحی در تعلیقات مرصادالعباد می‌آورد: این رباعی در «سخنان منظوم ابوسعید» به نقل از منابع متأخر به نام ابوسعید آمده است. ولی در صحت انتساب آن به نجم رازی تردیدی نباید داشت. زیرا هر هفت نسخه قدیمی مرصاد در این جا و سه نسخه از آن‌ها در پاورقی صفحه 312 مرصادالعباد آن را به مؤلف نسبت داده‌اند.

رباعی 2: مردان رهش زنده به جانی دگرند مرغان هواش زآشیانی دگرند
منگر تو بدین دیده بدیشان کایشان بیرون ز دو کون در جهانی دگرند

(همان: 339)

امین ریاحی در تعلیقات مربوط به این بیت می‌آورد: در کتاب «سخنان منظوم ابوسعید» این رباعی با تحریفاتی به نقل از مجموعه‌های خطی ثبت شده است. اما با توجه به ضبط هر شش نسخه قدیمی مرصاد که متفقا آن را به مؤلف نسبت داده‌اند و حتی نسخ تحریر اول مرصاد (یعنی نسخ س، قو) که در پاورقی صفحه 496 مرصادالعباد آورده ام مجدداً آن را به مولف (نجم رازی) نسبت داده‌اند و همچنین در رساله عقل و عشق هم به نام مؤلف آمده، تردیدی نباید داشت که این رباعی از نجم رازی است.

رباعی 3: عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست

تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست

اجزای وجود من همه دوست گرفت

نامی است ز من بر من و باقی همه اوست (همان)

امین ریاحی در تعلیقات مرصاد متذکر می‌شود که رباعی فوق در کتاب «سخنان منظوم ابوسعید» (ص 16) از مأخذ بالنسبه جدید از آن جمله "سلسله العارفین و تذکره الصدیقین" تألیف محمد قاضی (تالیف 910) و "نظم گزیده" محمد صادق ناظم تبریزی (تالیف 1036) و "مختارالجوامع" (از اواخر قرن سیزدهم) نقل شده است. مرحوم نفیسی در تعلیقات (ص 124) توضیح داده است که: «این رباعی به نام اوحدالدین کرمانی و عبدالله انصاری و در جزو رباعیات مولانا جلال الدین بلخی نیز آمده است اما چون در کتاب سوانح احمد غزالی نیز هست قطعاً از اوحدالدین کرمانی و جلال الدین بلخی نیست.» بنابر ضبط رباعی در نسخ قدیمی شش گانه مرصاد که ما از آن سود جستیم و بنابر این که در رساله عقل و

عشق رازی تصریح شده که رباعی از مؤلف است، تردیدی در صحت انتساب آن به نجم رازی باقی نمی‌گذارد. در مورد نقل رباعی در رساله سوانح هم باید بگوییم که در نسخه قدیمی سوانح مؤرخه 659 که اساس چاپ مرحوم بیانی بوده و سایر نسخ معتبر سوانح این رباعی نیامده، و ضبط نسخ قدیمی مرصاد دلیل استواری بر الحاقی بودن در هر نسخه دیگر از سوانح است. علاوه بر دلایل دکتر ریاحی باید یادآور شوم مطابق آن چه محمدبن منور در مقدمه اسرارالتوحید آورده است - شیخ ابوسعید تا پایان عمرش یک بار کلمه من را به کار نبرده و همیشه ایشان ما گفته - لذا اشعار و رباعیاتی که در آن ها روح من و منیت است و از آن بوی منیت استشمام می‌شود از منظومه تفکر عرفانی ابوسعید فرسنگ ها دورند.

رباعی 4: غم با لطف تو شادمانی گردد
عمر از نظر تو جاودانی گردد
گر باد به دوزخ برد از کوی تو خاک
آتش همه آب زندگانی گردد

(رازی، 1386: 358)

امین ریاحی در تعلیقات مربوط به این رباعی می‌آورد: این رباعی در دو نسخه «قو» و «س» ما به مصنف (= نجم رازی) نسبت داده شده، اما در مصنفات افضل الدین (س 675) به استناد جنگ خطی شماره 900 مجلس (از اوائل قرن هشتم) و همچنین در جنگ خطی دیگری (از مجموعه مرحوم دکتر مهدی بیانی) به نام بابا افضل الدین ثبت شده است. مرحوم نفیسی در کتاب سخنان منظوم ابوسعید (صص 174، 197، 198) به نقل از کشکول شیخ بهایی و دو مقاله محتوی رباعیات ابوسعید چاپ هند به آن عارف بزرگ نسبت داده است و این بعید به نظر می‌رسد. در "المعجم فی معاییر اشعار العجم" (قیس رازی، 1314: 307) و نیز در «مونس الاحرار» محمدبن بدر جاجرمی (ص 465 عکسی) بدون ذکر گوینده آمده است. و بدین صورت یا از بابا افضل کاشی است یا از نجم رازی.

رباعی 5: از لطف تو هیچ بنده نومید نشد
مقبول تو جز مقبل جاوید نشد
لطفت به کدام ذره پیوستدمی
کان ذره به از هزار خورشید نشد

(رازی، 1386: 398)

امین ریاحی در تعلیق این بیت می‌آورد: این رباعی در کتاب «سخنان منظوم شیخ ابوسعید» به اهتمام مرحوم نفیسی، ص 31 به نقل از مقاله هرمان اته آلمانی، چاپ 1875، و مجموعه ای از رباعیات ابوسعید چاپ هند به نام آن عارف نقل شده و در "جوامع الحکایات" عوفی تألیف شده در حدود 630 (چاپ عکسی خاور، ص 264) بدون ذکر گوینده آمده است و با توجه به این که سه نسخه قدیمی مرصاد (قوس، حق) صریحاً آن را به شیخ مجدالدین بغدادی نسبت داده‌اند در انتساب آن به مجد بغدادی تردیدی نباید داشت. همچنین در تأیید سخنان دکتر شفیع کدکنی می‌توان به رباعیات 25 گانه نجم الدین کبری اشاره کرد که 5 رباعی را سعید نفیسی در سخنان منظوم ابوسعید و به نام او آورده است. محقق برجسته روس یوگنی ادواردویچ برتلس این رباعیات نجم کبری را از چند مأخذ جمع کرده و در کتاب ارزشمند خود به نام «تصوّف و ادبیات تصوّف» در بخشی جدا ثبت کرده است. این رباعیات از ریاض العارفین، هفت اقلیم، آتشکده، مجالس العشاق، تاریخ گزیده، تذکره الشعرا، منتخب مرصاد العباد و خرابات ضیاء به دست آمده‌اند که برتلس در تعیین رباعیات به علائم اختصاری آن‌ها اشاره کرده است و این علامات به ترتیبی که آمده شامل: ر-ه-آ-م-ت-گ-د-ای-خ-ض. می‌باشند. برتلس در اثر خود جمعاً به 25 رباعی اشاره کرده است که برخی احتمال داده‌اند که همه آن‌ها شاید از نجم کبری نباشد، چنان که رباعی شماره 23:

هر سبزه که در کنار جویی رسته است گویی ز رخ فرشته خویی رسته است
پا بر سبزه تا به خاری ننهی کان لاله ز خاک ماهرویی رسته است

را به خیام نسبت داده‌اند که تذکره های ریاض العارفین و آتشکده معتقدند که از آن نجم الدین است. با عنایت به این که منابع مورد استناد نفیسی در گردآوری اشعار ابوسعید متاخرتر و به لحاظ سند ضعیف تر است و منابعی که برتلس از ایه داده متقدم تر و به لحاظ سند معتبرتر (=تذکره های معروف) است می‌توان یقین حاصل کرد که این رباعیات که ذکر می‌گردند به طور قطع از نجم کبری می‌باشند نه ابوسعید ابوالخیر:

رباعی 1: ر

چون نیست ز هر چه نیست جز باد به دست

چون هست به هر چه هست نقصان و شکست

پندار که هست هر چه در عالم نیست انگار که نیست هر چه در عالم هست

رباعی 2: ر، آ، ای

گر طاعت خود نقش کنم بر نانی و آن نان بنهم پیش سگی بر خوانی
و آن سگ سالی گرسنه در زندانی از ننگ بر آن نان ننهد دندانی

رباعی 3: ه، ت، گ

دیویست درون من که پنهانی نیست برداشتن سرش به آسانی نیست
ایمانش هزار دفعه تلقین کردم آن کافر را سرِ مسلمانی نیست

رباعی 4: ه

ای روی تو ماه عالم آرای همه وصل تو شب و روز تمنای همه
گر با دگران به ز منی وای به من ور با همه کس همچو منی وای همه

رباعی 5: ه

با فاقه و فقر همنشینم کردی بی مونس و یار و همنشینم کردی
این مرتبه مقربان اندر تست آیا به چه طاعت این چنینم کردی

با این همه در میان همان منظومه ای که سعید نفیسی به نام ابوسعید گرد آورده ، هستند ابیات و رباعیاتی که صریحاً از سوی عرفایی چون هجویری (صاحب کشف المحجوب) و نجم رازی (مرصادالعباد) به ابوسعید منتسب شده‌اند و دیگر به قول دکتر شفیع کدکنی نیاز به اجتهاد در مقابل نص نیست زیرا ما با دو نص قرن پنجم و ششم هجری که دو کتاب معتبر تصوف نظری می‌باشند روبرو هستیم. البته دکتر شفیع کدکنی نص هجویری را در برابر تصریح محمدبن منور و جمال الدین روح از درجه اعتبار ساقط می‌دانند. گویی هجویری نمی‌دانسته که این بیت عربی را ابوسعید ابوالخیر نسروده و از روی سهو یا عمد آن را به ابوسعید نسبت داده در صورتی که وی در مواضع متعدّد کشف المحجوب که ابیات عربی را می‌آورد از ذکر نام سراینده بیت امتناع می‌ورزد و به عبارت «درویشی گفته است» بسنده می‌کند و در چندین مورد هم که این قاعده را کنار می‌گذارد صریحاً نام صوفیانی چون (شیلی-حلاج-جنید) و از جمله ابوسعید ابوالخیر را می‌آورد. وانگهی سخنان محمد بن منور و ابوروح وحی منزل نیست چنان که ما در بخش « دلایل نگارنده در شعرسرایی ابوسعید ابوالخیر » به وضوح نشان داده ایم که حداقل در بیش از ده

حکایت اسرارالتوحید اشعاری از ناحیه ابوسعید سروده شده که در مواجهه با اشخاص بوده و فی البداهه بدون هیچ طرح ذهنی سروده شده و به هیچ وجه این ابیات نمی‌تواند از ناحیه مشایخ متقدم بر ابوسعید باشد. هجویری در کشف المحجوب یک بیت عربی از ابوسعید را می‌آورد و یک بیت فارسی و تلویحاً می‌خواهد بگوید که ابوسعید به دو زبان فارسی و عربی شعر می‌گفته و تنها عارفی از خراسان بوده که به فارسی شعر می‌سروده است. در خصوص سایر عرفای ایران (بایزید و حلاج و جنید و شبلی) به بیت عربی شان استناد می‌کند. ابوالقاسم قشیری هم در رساله اش همین روش هجویری را دنبال می‌کند. لذا باید برای کلام دکتر شفیع کدکنی استثنائاتی هم قائل شد. (به این معنی که بعضی اشعار و رباعیات مندرج در سخنان منظوم ابوسعید که استاد سعید نفیسی گردآورده در کتب معتبر صوفیه هم به ابوسعید منسوب شده‌اند) از آن جمله :

بیت عربی ابوسعید: «تقشع غیم الهجر عن قمر الحب و اسفر نورالصبح عن ظلمه الغیب»
بیت فارسی ابوسعید: که هجویری از ابومسلم فارس بن غالب الفارسی شنیده است:
آن چه گوشم نتوانست شنیدن به خبر همه چشمم به عیان یکسره دید آن به بصر
(هجویری، 1384: 510)

رباعی که نجم رازی در «مرصاد و مرموزات اسدی» به صدور آن از ناحیه ابوسعید ابوالخیر تصریح کرده است :

ما را جز ازین زبان زبانی دگر است جز دوزخ و فردوس مکانی دگرست
قلاشی و رندی است سرمایه عشق قرآیی و زاهدی جهانی دگرست
(رازی، 1386: 202)

این رباعی را نجم رازی در تحریر دوم مرصاد و نیز در مرموزات اسدی نسخه مورخه 735 برگ 17 صریحاً به ابوسعید ابوالخیر (متوفی 440) نسبت داده است. و در اسرارالتوحید (محمد بن منور، 1332: 339) جزو «ابیات که بر زلفان شیخ ما رفته است.» ذکر شده، مصراع: «ما را بجز این جهان جهانی دگر است.» مصراع سوم: «قلاشی و عاشقی سرمایه ماست.» در مجموعه رباعیات «نزه المجالس» تألیف جمال الدین خلیل شروانی (تالیف در حدود 449-622) نسخه مورخ 731 مضبوط در کتابخانه جارالله استانبول نیز ضبط است. در کشف الاسرار نیز بدون ذکر گوینده، آمده و بیت دوم آن چنین است.

آزاده نسب زنده به جانی دگرست وان گوهر پاکشان ز کانی دگرست
(میبدی، 1361، ج1: 331)
در نامه های عین القضاة، چاپ بیروت، ص 237 و تمهیدات چاپ عسیران، ص 4 و زبده الحقایق، چاپ شیراز، ص 5 نیز سه بیت زیر به دنبال هم آمده و پیدا است که در اصل دو رباعی بوده و در هم آمیخته شده و دو بیت آخری رباعی دیگری است:

ما را پس ازین جهان جهانی دگرست جز دوزخ و فردوس مکانی دگرست
آزاده نسب زنده بجانی دگرست وان گوهر پاکشان ز کانی دگرست
ما را گویند کاین نشانی دگرست زیرا که جز این زبان زبانی دگرست.

همچنین 5 رباعی از رباعیات منظوم ابوسعید در مجموعه مصنفات احمدغزالی (متوفی بسال 520 هجری) آمده است. با عنایت به این نکته که غزالی آن رباعیات را از خود ندانسته (= بدون نام شاعر آورده) و با توجه به این که وی از عرفای دنباله رو مکتب خراسان است، این رباعیات یقیناً از عرفای متقدم خراسان است. لذا این استدلال دکتر شفیع کدکنی که فرموده‌اند سخنان منظوم ابوسعید که سعید نفیسی گردآوری کرده به لحاظ سبک شناسی به چند قرن بعد از او نیز غیر قابل انتساب است با چالش جدی مواجه می‌شود و از درجه اعتبار ساقط می‌گردد. زیرا احمد غزالی به فاصله یک نسل پس از ابوسعید ظهور می‌کند. رباعیات از این قراراند:

رباعی اول: دل گر ره عشق او نیوید چه کند جان دولت وصل او نجوید چه کند
آن لحظه که بر آینه تابد خورشید آینه انالشمس نگوید چه کند
(نفیسی، 1376: 35)

رباعی دوم: اول که مرا عشق نگارم بر بود همسایه ی من ز ناله ی من نغنوند
واکنون کم شد ناله چو دردم بفزود آتش چو همه گرفت کم گردد دود
(همان: 37)

رباعی سوم که بیت دوم آن در مصنفات غزالی آمده:

من بودم و دوش آن بت بنده نواز از من همه لابه بود و از وی همه ناز
شب رفت و حدیث ما به پایان نرسید شب را چه گنه قصه ی ما بود دراز

«صالت رباعیات و اشعار منتسب به ابوسعید ابوالخیر» (33-64) 51

(همان : 49)

رباعی چهارم : دل کرد بسی نگاه در دفتر عشق جز دوست ندید هیچ رو در خور عشق
چندان که رخت حسن نهد بر سر حسن شـووریده دلم عشق نهد بر سر عشق

(همان : 53)

رباعی پنجم : پیوسته تو دل ر بوده ای معذوری غم هیچ نیازموده ای معذوری
من بی تو هزار شب بخون درخفتم تو بی تو شبی نبوده ای معذوری

(همان : 93)

در تتمه و تکمله نقد دکتر شفیعی کدکنی باید یادآور شوم که استاد سعید نفیسی در مقدمه «سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر» می‌فرماید : جنبه دیگری در اشعار منسوب به ابوسعید هست که شاید برخی را مردّد و دودل کند و آن این است که گاهی تمایلی آشکار نسبت به عقاید شیعه و ائمه ی شیعه بیان کرده است. این جنبه نیز از اعتبار انتساب آن‌ها چیزی نمی‌کاهد زیرا که قطعاً ابوسعید در طریقه ی شافعی بوده و شافعیان ، خصوصاً شافعیان ایران، از سه فرقه ی دیگر اهل سنت و جماعت بیشتر بائمه‌ی شیعه احترام می‌کرده‌اند و آنگهی صوفیه اغلب سلسله ی خرقه و نسبت خود را برخی از ائمه ی شیعه مخصوصاً علی بن ابیطالب (ع) و علی بن موسی الرضا (ع) می‌رسانیده‌اند و در نظر ایشان امامان شیعه پیشروان و بنیادگذاران تصوف بوده‌اند و پیداست که ابوسعید نیز درین عقاید استوار بوده است.» (همان : 62-63)

اما باید متذکر شوم که ابوسعید ابوالخیر همه مجالس خود را با عبارت (و صَلَّى اللهُ عَلَي مُحَمَّدٍ و آله اجمعین) ختم می‌کرده و حتی محمد بن منور حکایتی می‌آورد که او اطاعت از ائمه اطهار را فریضه و واجب می‌دانسته است که با عنایت به این حکایت می‌توان یقین حاصل کرد که ابوسعید ابوالخیر شیعه بوده است. و محبت او از محبتی که اهل سنت به خلفای چهارگانه (که حضرت علی هم از آن جمله است) می‌گذارند و شافعی به ائمه اطهار اظهار داشته، بسیار فراتر بوده است. حکایت ازین قرار است : « باباحسن، رحمه الله علیه، پیش نماز شیخ ما ابوسعید، قدس الله روحه العزیز، بوده است و در عهد شیخ امامت متصوفه به اسم او بوده است. یک روز نماز بامداد می‌گزارد. چون قنوت برخواند گفت : « تبارکت ربنا و تعالیت اللهم صل علی محمد» و به سجده شد. چون نماز سلام داد شیخ گفت : « چرا بر

آل صلوات ندادی و نگفتی : اللهم صل علی محمد و علی آل محمد؟ « بابا گفت : « اصحاب را خلاف است که در تشهد اول و در قنوت بر آل محمد صلوات شاید گفت یا نه، من، احتیاط آن خلاف را، نگفتم.» شیخ ما گفت : « ما در موکبی نرویم که آل محمد در آن جا نباشند.» (محمد بن منور، 1390، ج 204، ۱)

دلایل نگارنده در شعر سرایی ابوسعید ابوالخیر

1- محمد بن منور در مقدمه باب اول اسرار التوحید که «ابتداء حالت شیخ ما ابوسعید قدس الله روحه العزیز» نام گرفته است می گوید: بدانک شیخ ما، قدس الله روحه العزیز، هرگز خویشتن را «من» و «ما» نگفته است. هر کجا ذکر خویش کرده است گفته است : «ایشان، چنین گفته اند و چنین کرده اند.» (همان: 15) این سخن شیخ گذشته از تواضع ناظر به مسأله عرفانی فناء فی الشیخ هم می باشد. ابوسعید خود را در مشایخ خود فانی می دید و اراده اش در اراده ایشان محو گردیده بود. آری کسی که من و منیت و نفسانیت را در تمام اشکال و نمودهای آن درهم شکسته است چندان هم بعید نیست که رباعی هایی را که خود سروده به خود انتساب ندهد و بر آن برچسب «رباعی من» نزند و به پیر و شیخ خود نسبت دهد که او را به وصال و قرب حق رهنمون شده است ؛ همان گونه که زندگی نامه نویسنده نزدیک به عصر ابوسعید در دنبال داستان بوحمزه التراب و نامه و جواب شیخ، می گوید : « پس شیخ روی به جمع کرد و گفت ما هرگز شعر نگفته ایم آن چه بر زبان ما رود گفته عزیزان بود و بیشتر از آن پیر ابلق سم بشر بود.» (ابوروح، 1382: 17).

وانگهی در اسرار التوحید ابیاتی یافت می شود که بوسعید در مواجهه و رویارویی با افراد و متناسب با آن موقعیت خاص فی البداهه سروده است که به هیچ وجه نمی توان تصور کرد که این بیت از پیران قوم (مشایخ متقدم) باشد. برای مثال می توان به حکایات زیر اشاره کرد :

حکایت بوسعید و محمود مرید : بوسعید در جواب طوآفی که بر در خانقاه آواز می داد که : « کما و همه نعمتی! » شیخ گفت : از آن مرد غافل بشنوی و کار بندی. کم آیی و همه شما یید! » پس گفت :

«صالت رباعیات و اشعار منتسب به ابوسعید ابوالخیر» (33-64) 53

فاساختن و خوی خوش و صفرا هیچ تا عشق میان ما بماند بی پیچ
(محمد بن منور، 1390، ج 1: 62)

حکایت وی با قاضی صاعد : دیگر روز قاضی صاعد با جمله قوم خویش به سلام شیخ آمدند و عذرها خواستند و گفت : « ای شیخ توبه کردم و از آن بازگشتم.» و قاضی صاعد را از نیکورویی که بود ماه نیشابور گفته. شیخ این بیت بگفت :

گفتی که منم ماه نیشابور سرا ای ماه نیشابور نیشابور ترا
آن تو ترا و آن ما نیز ترا با ما بنگویی که خصومت ز چرا
(همان: 73)

حکایت شیخ ابوسعید و شیخ بو عبدالله : چون شیخ در سخن گرم شد شیخ بو عبدالله آن حالت او بدید و آن سلطنت و اشراف او بر خواطر، با خود اندیشه کرد که چندین موقف به تجرید بایستادم و چندین مشایخ را دیدم و خدمت ایشان کردم به سبب چیست که این همه برین مرد ظاهر می شود و بر ما هیچ ظاهر نمی شود. شیخ ما در حال رو به وی کرد و گفت : ای خواجه !

تو چنانی که ترا بخت چنان است و چنان من چنین ام که مرا بخت چنین است و چنین
(همان : 84)

حکایت ابوسعید و درویشان : درویشان می آمدند از جانب مرو چون جمع ایشان را بدیدند و معانقه کردند، بازگشتند چون با پیش شیخ آمدند ، شیخ گفت : ای حسن! پای افزار ایشان بیار» حسن پای افزار ایشان بستد و پیش شیخ آورد. شیخ از حسن بستد و بر زور سر بداشت و گفت :

آن را که همی جامه بیاید زد و برد زانست همی بزرگ را دارد خرد
(همان : 169)

حکایت به نظم در آوردن آیات قرآن : وقتی از اوقات شیخ ما قرآن می خواند و در آخر عهد هر چه آیت رحمت بود می خواند و هر چه آیت عذاب بود می گذاشت. یکی گفت : « ای شیخ ! این چنین نظم قرآن می بشود.» شیخ گفت :

ساقی تو بده باده و مطرب تو بزن رود تا می خورم امروز که وقت طرب ماست

می هست و درم هست و بت لاله رخان هست غم نیست و اگر هست نصیب دل اعداست
(همان: 200-201)

حکایت ابوسعید و خواجه سنگانی : «خواجه بفتح شیخ رحمه الله علیه گفت که خواجه سنگانی پیش شیخ ما آمد. جوانی لطیف بود. و جامه های نیکو پوشیده داشت. و شیخ را به دعوتی می بردند. شیخ را عادت بودی که از پس جمع رانندی. خواجه در پیش شیخ می رفت. و به خود فرو می نگرست. شیخ گفت : « ای خواجه! در پیش مرو! » خواجه باز پس استاد. چون گامی چند برفت شیخ گفت : « خواجه! باز پس مرو ! » خواجه بر دست راست شیخ آمد ، و گامی چند برفت. شیخ گفت : « خواجه! بر راست مرو! » خواجه بر دست چپ شیخ آمد، و گامی چند برفت. شیخ گفت : « بر دست چپ مرو » خواجه تنگ دل شد و گفت : « ای شیخ! کجا روم؟ » شیخ گفت : « ای خواجه! خود را بنه و به راست برو! » شیخ این بیت بگفت :

تا با تو تویی ترا بدین حرف چه کار کاین آب حیات است ز آدم بیزار
فریاد بر خواجه افتاد و در پای شیخ افتاد و توبه کرد و لبیک زده به سفر حجاز شد و از بزرگان شد. «همان : 217)

حکایت ابوسعید و مجلسیان : « و هم پدرم منور، رحمه الله علیه، روایت کرد که روزی شیخ ما ، قدس الله روحه العزیز، مجلس خواست گفت. چون بیرون آمد و بر تخت نشست و مقریان قرآن خواندند، جمعی بسیار آمده بودند، از سایلان. هر کسی از نوعی دیگر سئوالی کردند و مسایل بسیار مختلف پرسیدند و شیخ نظاره می کرد و خاموش می بود، تا بسیار پرسیدند. آخر شیخ گفت :

گر من به چنین ز یار وادارم دست باورد و نسا و طوس یار من بس
و صلی الله علی محمد و آله اجمعین.» و دست به روی فرود آورد و از تخت فرو آمد و آن روز بیش ازین نگفت. «همان : 219-220)

حکایت شیخ و حمزه از جاهی کاردگر : در میانه ی مجلس شیخ ، حمزه در رسید. شیخ روی سوی او کرد و گفت : « درآی حمزه! درآی حمزه! درآی حمزه! » و این بیت بگفت :

از چهره همه خانه منقش کردی وز باده رخان ما چو آتش کردی

«صالت رباعیات و اشعار منتسب به ابوسعید ابوالخیر» (33-64) 55

شادی و نشاط ما یکی شش کردی عیشت خوش با که عیش ما خوش کردی
(همان: 224)

حکایت شیخ و زن مطرب مست : شیخ به راهی فرو راند و ما با وی به هم برفتیم در میان بازار، در راه زنی مطربه مست روی باز کرده و آراسته ، چنان که حالت ایشان باشد، فرایش ما رسید. جمع بانگ بر وی زدند و اشارت کردند که از راه شیخ فراتر شو. شیخ گفت: « دست از وی بدارید.» چون آن زن به نزدیک شیخ رسید ، شیخ گفت :
آراسته و مست به بازار آیی ای دوست نترسی که گرفتار آیی

آن زن را حالتی پدید آمد و بسیار بگریست و در مسجدی شد که بدان نزدیکی بود. (همان : 232) و همچنین از این ابیات اسرارالتوحید می‌توان روح فی‌البداهه بودن آن‌ها را فهمید:

از ترکستان کی بود آرنده تو گو شو دگری بیار ماننده تو
(همان: 239)

ای روی تو چو روز دلیل موحدان وی موی تو چنان چه شب ملحدان لحد
وی من مقدم از همه عشاق، چون تویی مر حسن را مقدم چون از کلام قد
مکی به کعبه فخر کند بصریان به مد ترسا به اسقف و علوی بافتخار جد
فخر رهی بدان دو سیه چشمکان تست کامد پدید زیر نقاب از بر دو خد
(همان : 246-247)

سبزی و بهشت را بهار از تو برند آنی که به خلد یادگار از تو برند
در چینستان نقش و نگار از تو برند ایران همه فال روزگار از تو برند
(همان : 266)

یک دم زدن از حال تو غافل نیم ای دوست صاحب خبران دارم آن جا که تو هستی
(همان: 270)

آری چنین کنند کریمان که شاه کرد سوی رهی به چشم بزرگی نگاه کرد
(همان: 289)

جز درد دل از نظاره ی خوبان چیست آن را که دو دست و کیسه از سیم تهی ست
(همان: 301)

ما را به سر چاه بری دست زنی لاحول کنی و دست بر دست زنی
(همان)

چون نیست شدی هست بودی صنما گر خاک شدی پاک شدی لاجرما
(همان: 310)

چونان شده ام که دید نتواندم تا پیش تو ای نگار نشانندم
خورشید تویی به ذره من ماندم چون ذره به خورشید همی دانندم
(همان: 313)

ابیاتی که در این حکایات ذکر کردیم با عنایت به فی البداهه سروده شدن آن ها در تناقض آشکار با گفته های جدّ محمدبن منور و همچنین زندگی نامه نویسن نزدیک به عصر ابوسعید-ابوروح- می باشند که منکر سرودن بیش از یک بیت و یک رباعی از ناحیه ابوسعید بوده اند و حتی در این خصوص به گفته های خود ابوسعید هم استناد می کرده اند.

2- منور در دو موضع از اسرار التوحید دو نظر متناقض در خصوص گرایش ابوسعید به شعر ابراز می کند: در یک موضع می گوید: « ابوسعید وقتی که مهنه را برای ادامه تحصیل به قصد مرو ترک می گفت و هنوز شاید کمتر از پانزده سال داشت، سی هزار شعر جاهلی را بر استاد خوانده بود و حفظ داشت.» (ص 20) و آثار این حافظه ی نیرومند و سرشار از شعر را در سفر بسطام و خرقان او می بینیم که با دانشمندی از بسطام همراه بود و آن دانشمند گفت: « آن روز از هزار بیت افزون بر زفان شیخ برفت.» (همان: 142) و در موضعی دیگر از قول جدّ خود-شیخ الاسلام- می آورد که گفته: « جماعتی را گمان افتاد که بیت هایی که در میان سخن بر زفان مبارک شیخ ما می رفته است او گفته است و نه چنان است که او را چندان استغراق بودی، در حالت خود به مشاهده حق، که او را پروای تفکر در بیت و در هیچ چیز نبودی، در همه عمر او الا این یک بیت که بر پشت رقعہ حمزه نوشت و این دو بیت که هم شیخ فرموده:

جانا به زمین خابران خاری نیست کش با من و روزگار من کاری نیست
با لطف و نوازش جمال تو مرا در دادن صد هزار جان عاری نیست

بیش از این، او، نگفته است. دیگر هر چه بر زبان او رفته است همه آن بوده است که از پیران خویش یاد داشته است. « (محمد بن منور، 203-202) اگر عارف استغراق داشته باشد قاعدتاً نه می‌تواند بیت عربی بسراید و نه می‌تواند بیت فارسی بسراید، اصولاً استغراق با غلبه هیبت جلال حق همراه است و اقتضای سکوت و خاموشی دارد؛ تنها در مقام بسط است که عارف زبان می‌گشاید و حقایق را در قالب رباعی و غزل و قطعه و قصیده می‌ریزد و انگهی این سخن جدّ منور در صورتی مقرون به صحت است که ابوسعید تا پایان عمر در استغراق دائمی به سر برده باشد و این هم غیر ممکن است؛ زیرا لازمه استغراق دائمی بیرون نیامدن از ناهشیاری و سکر است و حال آن که ابوسعید تنها در لحظاتی خاص از زندگی خود در سکر بوده و آن هنگامی بوده که به سماع می‌پرداخته است، در باقی زندگی که مجلس داشته و برای مریدان خطابه می‌کرده کاملاً هشیار و بدور از سکر بوده است. ثانیاً شعر عرفانی نوعی جوشش درونی است و مطلقاً نیازی به فکر کردن و اندیشیدن ندارد پس این که جدّ منور گفته: «او را چندان استغراق بودی، در حالت خود به مشاهده حق، که او را پروای تفکر در بیت و در هیچ چیز نبودی»؛ چندان اساس و پایه ای ندارد؛ بلکه تفکر در حین استغراق از آن جهت غیر مجاز و ممنوع است که روح استغراق (=سکر) با روح تفکر (=صحو) در تعارض و تضاد است. ثالثاً بر همین مبنا که شعر عرفانی حاصل جوشش درونی است و نه کوشش بیرونی، هیچ استبعادی ندارد که ابوسعید در حال استغراق (سکر شدید) این رباعیات را سروده باشد.

3- نه قبل و نه بعد از زمان ابوسعید سند و مدرکی که دال بر انتساب رباعیات ابوسعید به عارفی متقدم تر از او باشد یافت نشده است.، این چگونه است که ابوسعید ابوالخیر اشعار بسیاری به اقتضاهای مختلف سروده که بعضاً رباعی هم نیستند آن وقت ما بیاییم بر اساس گفته منور و ابوروح استدلال کنیم که این اشعاری که بر زبان ابوسعید رفته از مشایخ متقدم وی چون بشر یاسین است. و انگهی اگر این گونه باشد نهایتاً می‌توان یک بیت و سه رباعی و یک قطعه را که بشر یاسین در اوان سلوک ابوسعید، یکی را جهت ترغیب شیخ به استقامت در سلوک، دومی را جهت تصحیح معرفت شیخ، سومی را جهت گشوده شدن موانع سلوکی شیخ، چهارمی را از روی غلبه غیرت و پنجمی را در حال کمال انقطاع سروده از بشر

یاسین دانست. شیخ ما گفت: از بلقسم بشر یاسین شنیدم به میهنه- و او پیری بزرگ بوده است. از اول پیر شیخ ما او بوده است- شیخ گفت: روزی ما را گفت: یاباسعید!

مرد باید که جگر خواره و خندان بودا نه همانا که چنین مرد فراوان بودا

(همان: 203)

کمال دوستی آمد ز دوست بی طمع چه قیمت آرد آن چیز کش بها باشد
عطا دهنده ترا بهتر از عطا به یقین عطا چه باشد چون عین کیمیا باشد

(همان: 19)

بی تو جانا قرار نتوانم کرد احسان ترا شمار نتوانم کرد
گر بر تن من زفان شود هر مویی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

(همان: 19)

محمد بن منور در فصل سوم از باب دوم اسرار التوحید هم به نقل از پدر و یا اجداد خود که از ابوسعید ابوالخیر روایت کرده اند یک رباعی و یک قطعه دیگر را هم به بلقاسم بشر یاسین (= پیر ابوسعید) نسبت می دهد که مجموع رباعیات که در اسرار التوحید هست و سراینده آن ها بشر یاسین باشد به سه رباعی می رسد. یک رباعی و یک قطعه از این قرارند :

مهمان تو خواهم آمدن جانانا متواریک و ز حاسدان پنهانا
خالی کن خانه و از پس مهمان آ با ما کس را به خانه در منشانا

(همان: 311)

که گشت زنده بدو و از جز او کی مرد بدو ازو حیات نیابی تا از جز او نمری
مقام و صفوت خواهی و پایت آلوده خسیس همت ترسم که اندرو نخوری

(همان: 311)

پس مطابق آن چه که ابوسعید ابوالخیر گفته نه آن چه محمد بن منور استدلال می کند، تنها ابوسعید بر صدور قطعی سه رباعی و یک قطعه و یک بیت از ناحیه پیر خود (بشر یاسین) صحه می گذارد و همین اثبات می کند که سایر رباعی ها و ابیات مندرج در اسرار التوحید زاده طبع لطیف خود شیخ بوده اند. این که ابوسعید پس از سرودن رباعی ماهیت سراینده آن را که خودش باشد مسکوت گذارده و مریدان هم کنکاشی در باب ماهیت

سراینده نکرده‌اند زیرا بیشتر به جهت کسب معرفت و تحصیل ارادت خدمت شیخ می‌آمده‌اند- سبب نفی سرایش رباعیات از ناحیه ابوسعید و الحاق آن به شیخ و پیر دیگری نمی‌تواند بود.

4-دکتر شفیعی کدکنی در مقدمه اسرارالتوحید (صص 110-105) دو بحث مجزاً را در خصوص شاعری ابوسعید پیش می‌کشند که با هم در تضاد و تناقض‌اند. ایشان از یک سو می‌فرمایند: «تردیدى ندارم که هیچ کدام از بزرگان شعر فارسی، با همه مقام والایی که در عالم شعر دارند، این گونه با شعر نزیسته‌اند. عطار و سنائی و حتی مولوی این قدر با شعر دل‌بسته بوده‌اند که وردشان شعر باشد، قرآن را با شعر عاشقانه فارسی تفسیر کنند و هر پرسش را با شعر پاسخ دهند و آخرین کلماتشان در بستر مرگ شعر باشد و دستور دهند پیشاپیش جنازه شان بجای آیات قرآن شعر بخوانند و بر لوح گورشان بجای آیات قرآن و ادعیه عربی شعر بنویسند و در حالت مناجات و دعا با خدا به شعر فارسی سخن بگویند و بجای دعاهای مأثور عربی، برای حرز بیمار و شفای او، شعر فارسی بنویسند؟ گویا هیچ یک از آن بزرگان تا بدین حد با شعر نزیسته باشند، هر چند خود شاعران بزرگی بوده‌اند.» و در همین راستا ابوسعید را بنیادگذار شعر صوفیانه و عرفانی در زبان فارسی بحساب می‌آورند یعنی آغازگر سود جستن از شعر و حوزه احتمالات معنایی آن، در خدمت القاء مفاهیم عرفانی که از درون این تجربه اندک اندک شعر عرفانی، به معنی ویژه و خاص خود، در زبان فارسی آشکار می‌شود.» (همان: 108-107 و 110)

از سویی دیگر می‌فرمایند: «برای بسیاری از مردم، دشوار است پذیرفتن این حقیقت که ابوسعید جز دو رباعی شعر دیگری نسروده باشد اما چه می‌توان کرد که مؤلفان زندگی نامه او که از خاندان او و نزدیک به عصر او بوده‌اند، همه تصریح دارند بر این که وی جز دو رباعی شعری دیگر نسروده است و از سوی دیگر معاصران یا نزدیکان به عصر وی که به زندگی نامه او پرداخته‌اند و همه فضایل او را از علم و کرامت یادآور شده‌اند، اشاره ای به شاعری او ندارند نه صاحب تاریخ نیشابور و نه سمعانی و نه رافعی هیچ کدام اشاره ای در این باب نکرده‌اند تنها هجویری از قدما شعری عربی به نام او آورده که اتفاقاً ازو نیست.» (همان، 106) مطابق فرموده دکتر شفیعی کدکنی ما با ابوسعیدی روبرو هستیم که دو رباعی سروده و در عین حال بنیاد شعر عرفانی است. یعنی شاعر عارفی چون سنایی با

سرودن منظومه های حدیقه الحقیقه ، طریق التحقیق ، سیرالعباد الی المعاد ، کارنامه بلخ و آن همه قصاید بنیان شعر عرفانی و صوفیانه به شمار آمده است و ابوسعید هم نقطه مقابل او بنیادگذار شعر صوفیانه است با دو رباعی. هیچ کس با سرودن دو رباعی در چنین جایگاهی قرار نمی گیرد حتی خیام که 15 یا 20 رباعی ماندگار و جاوید سروده در چنین جایگاهی قرار نگرفته است. کسی که در جایگاه بنیادگذار شعر عرفانی قرار می گیرد باید در آن حوزه صاحب اثر باشد، هم چنان که سنائی چنین است و تأثیر او بر تمام شعرای عارف مسلک پس از خودش مشهود می باشد. صاحب نفس بودن و با شعر زیستن شرط نیست. اگر سخن از تأثیر ابوسعید بر مردم نیشابور و مریدانش باشد بله او این حس لطیف شعرگونه را داشته و در آن دوره از تاریخ ایران به آنان منتقل کرده است. اما سخن در این است که اگر وی بنیادگذار بوده باید تأثیرات کلام منظوم او در حوزه لفظ و معنا به نسل بعد از خودش منتقل شده باشد به گونه ای که محققان بتوانند تأثیر آن را در متون منظوم کلاسیک نشان دهند..

پس این سخن که ابوسعید به اتکاء دو رباعی بنیادگذار شعر عرفانی و صوفیانه بحساب آید، بدور از انصاف است و روح شعرای بزرگی چون سنائی ، عطار ، مولوی و نظامی را آزوده خواهد ساخت. لذا ناچاریم به این قائل شویم که کسی که بنابر قول محمدبن منور « در یک روز افزون از هزار بیت بر زبانش می رود» و به استناد روایات تاریخی از آغاز طفولیت تا هنگام مرگ را با شعر زیسته هیچ استبعادی ندارد که رباعیاتی هم سروده باشد که سراینده اش خودش باشد به این قرینه که بسیاری از علمای شیعه که کارشان توغل در فقه، فلسفه، علم رجال ، علم حدیث و کلام بوده دیوان شعری هم داشته اند. (چون غروی اصفهانی و ملا احمد نراقی صاحب مثنوی طاقدیس) و با ظهور سبک هندی در عصر صفوی هم خیلی از کسبه و بازاریان دیوان شعری برای خود ترتیب دادند. پس سؤال اصلی این جاست که چگونه ممکن است ابوسعید عارفی که عمرش را در شعر خواندن و شعر سرودن سپری کرده و روز و شبش را با شعر گذرانده تنها دو رباعی (چهار بیت) سروده باشد. در صورتی که تمام نسخه های قدیمی مرصاد العباد به صدور قطعی یک رباعی - غیر از دو رباعی که محمدبن منور و ابوروح تصریح کرده اند- از ناحیه ابوسعید متفق اند (ما را جز ازین زبان زبانی دگر است...). اگر این مطالب را نپذیریم باید قائل شویم به این که ابوسعید ابوالخیر تنها ناقل و

«صالت رباعیات و اشعار منتسب به ابوسعید ابوالخیر» (64-33) 61

راوی اشعار بوده ، شعر این و آن را نقل می‌کرده ، استعداد و طبع شعری نداشته ، آن همه شعری هم که حفظ داشته و پیوسته می‌خوانده است هیچ تأثیری در او ایجاد نکرده و به هیچ جوشش و الهام شعری نینجامیده است امری که کاملاً بعید و غیر ممکن می‌نماید.

نتیجه گیری

ابوسعید به طور قطع رباعیاتی بیش از آن چه محمدبن منور و ابوروح در کتب خود گفته‌اند ، سروده است. این که از قول او نقل می‌کنند که وی گفته آن چه ما می‌گوییم از زبان پیران قوم است دلیل نفی شعرسرایی او نیست و این سخن او ناشی از تواضع است و بایستی در راستای من ستیزی و نفس ستیزی او تفسیر شود. بعض رباعیات منسوب به او در آثار احمد غزالی دیده شده که به طور قطع از احمد غزالی نیست و از مشایخ متقدم خراسان که ابوسعید هم از آن جمله است می‌باشد ؛ با عنایت به این مهم به استدلال دکتر شفیع که فرموده‌اند رباعیات ابوسعید که نفیسی گرد آورده به لحاظ سبک شناسی با چندین قرن پس از ابوسعید هم قابل تطبیق نیست خدشه وارد می‌شود زیرا احمد غزالی به فاصله 10 سال پس از ابوسعید متولد شده است. (متوفی 520) و بعضی از رباعیات ابوسعید هم در تمام نسخ قدیمی مرصادالعباد دیده شده که دکتر امین ریاحی در قطعیت صدور آن از 4 رباعی از ناحیه نجم رازی و 1 رباعی از ناحیه مجدالدین بغدادی تردید نکرده‌اند. و البته در همین کتاب مرصاد نجم رازی رباعی را صریحاً به ابوسعید نسبت می‌دهد که در اسرارالتوحید به ابوسعید نسبت داده نشده و این جاست که دو نص عرفانی (مرصاد العباد و اسرارالتوحید) در تضاد و تعارض با هم قرار می‌گیرند.

کتابنامه

- ابوالخیر، ابوسعید. 1376. **سخنان منظوم**. به اهتمام سعید نفیسی. تهران: انتشارات سنائی.
- ابوروح، لطف الله بن ابی سعید. 1382. **حالات و سخنان شیخ ابوسعید**. تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: انتشارات آگاه.
- برتلس، یوگنی ادواردویچ. 1356. **تصوف و ادبیات تصوف**. ترجمه سیروس ایزدی. تهران: امیر کبیر.
- رازی، شمس قیس. 1314. **المعجم فی معاییر اشعار العجم**. تهران: انتشارات سنائی.
- سهنلی، میرحسین دوست. 1292. **تذکره حسینی**. چاپ لکهنو.
- سراج، ابونصر. 1388. **اللمع فی التصوف**. تصحیح و تحشیه رینولد آلن نیکلسون. ترجمه مهدی محبتی. تهران: انتشارات اساطیر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. 1385. **از میراث عرفانی ابوسعید ابوالخیر**. تهران: انتشارات سخن.
- شروانی، جمال الدین خلیل. نسخه مورخ 731. **نزهه المجالس**. مضبوط در کتابخانه جارالله استانبول.
- عطار نیشابوری، محمدبن ابراهیم. 1379. **تذکره الاولیاء**. مقدمه و تصحیح و فهرس، محمد استعلامی. تهران: انتشارات زوار.
- عین القضات، عبدالله بن محمد. 1386. **تمهیدات**. تصحیح و تعلیقات و تحشیه عفیف عسیران. تهران: انتشارات منوچهری.
- غزالی، احمد. 1388. **مجموعه آثار فارسی احمد غزالی**. به اهتمام احمد مجاهد. تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- غزالی، محمد. (1357-1366). **احیاء علوم الدین**. ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی. به کوشش حسین خدیوچم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- منور، محمدبن. 1390. **اسرار التوحید**. مقدمه و تصحیح شفیعی کدکنی. تهران: انتشارات آگاه.

_____ «صالت رباعیات و اشعار منتسب به ابوسعید ابوالخیر» (64-33) 63

_____ ، _____ . 1332. اسرار التوحید تصحیح ذبیح الله صفا. تهران: انتشارات امیر کبیر.

میبدی، ابوالفضل رشید الدین. 1361. کشف الاسرار و عدّه الابرار. به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت. تهران: انتشارات امیر کبیر.

نجم رازی، ابوبکر عبدالله بن محمد بن شاهاور بن انوشروان. 1386. مرصاد العباد. به اهتمام محمد امین ریاحی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

هجویری، علی بن عثمان. 1336/1926. کشف المحجوب. تصحیح والنّین ژوکوفسکی، لنینگراد. با مقدمه و فهارس محمد لوی عباسی. تهران: کتابفروشی امیر کبیر.

_____ ، _____ . 1384. کشف المحجوب. تصحیح محمود عابدی. تهران: انتشارات سروش.

منابع عربی

هجویری، علی بن عثمان. 1330ه.ق. کشف المحجوب. چاپ سنگی سمرقند. مطبع سلیمانوف.

سمعانی، عبدالکریم بن محمد. 1912. الانساب. اعتنی بنشره. دس. مرجلیوٹ، لیدن: بریل، موسسه اوقاف گیپ.

قشیری، ابوالقاسم. 1390 / 1971. لطایف الاشارات. به اهتمام ابراهیم بسیونی. دارالکاتب العربی للطباعه و النشر، قاهره، ج 6 ،

جلوه‌های عرفان در اشعار «تیجانی یوسف بشیر»¹

دکتر جمشید باقرزاده¹

روشنک فولادوند²

دکتر فاروق نعمتی³

چکیده

عرفان علمی است که از ذات اسماء و صفات خداوند بحث می‌کند و این‌که چگونه سالک از شناخت اسماء و صفات خداوند به ذات الهی رهنمون می‌شود و نیز طریقه‌ای است که در آن دل از ناپاکی‌ها تصفیه و از اخلاق طبیعی دور می‌شود و صفات بشری در آن از میان می‌رود. صوفی از خواهش‌های نفسانی اجتناب می‌ورزد و به صفات روحانی نزدیک می‌شود و در نهایت به علوم حقیقی و باطنی دست می‌یابد. صوفیان باطن‌گروی را بر ظاهر‌گروی، رشد معنوی را بر شریعت‌پرستی و تزکیه نفس را بر تعاملات اجتماعی ترجیح می‌دهند. در بحث خدانشناسی صوفیه بیش آن‌که در مورد غضب و قهر و جلال خداوند صحبت کنند، از رحمت، لطف و جمال او سخن می‌گویند. شاعران صوفی در اشعارشان اصطلاحات و رموز خاص خود را دارند. لذا می‌توان گفت شعر صوفی در واقع نوعی شعر سمبلیک و مملو از شور، شوق و غرق شدن در دریای بی کران الهی است. تیجانی یوسف بشیر، شاعر معاصر سودانی، گرایش‌های صوفیانه داشت و به فرقه تیجانیه منسوب بود. از همین رو، اشعارش مملو از مفاهیم تصوف است. او در سروده‌هایش بارها مفاهیم کشف و شهود، وحدت وجود، تجلی و شطحیات را به کار برده است. در این مقاله سعی شده تا به شیوه توصیفی-تحلیلی، اندیشه‌های صوفیانه در اشعار این شاعر معاصر سودانی مورد بررسی و واکاوی قرار گیرد.

واژه‌های کلیدی: تیجانی یوسف بشیر، عرفان، کشف و شهود، وحدت وجود، شطح، تجلی.

1 - استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرمانشاه
jbagherzadeh10@gmail.com

2 - کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی

farough.nemati@gmail.com

3 - استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه پیام نور

تاریخ پذیرش

92/11/10

تاریخ دریافت

92/6/20